

حماسه کورش

-۲-

ترجمه واقتباس از کتاب
«کورش» اثر «آلبر
شاندور» فرانسوی

« چون شکست‌هایش در تمرینهائی که
او در آنها مهارتی کافی نداشت هرگز موجب
نومیدی و یا وحشت وی نگشته و بر عکس
به سرسختی و لجاجت او تا نایل به پیروزی
نهایی می‌افزود لذا توانست در مدت کمی در
اسب سواری نه تنها با همقطارانش برابری کند
بلکه بر اثر همت و اراده‌ای که در این راه از خود
بروز داد بر آنان سیقت نیز جست .

« کورش بعد از این که در علوم و فنون بدنی آموزشی کامل یافت و در این رشته سرآمد عصر خویش گشت وارد مدرسه شادزادگان جوان شد و در آنجا نیز در سایه جد و جهد خود در انجام تمرینهای اجباری ، استقامت و پایداری ، احترام به بزرگان و اطاعت از صاحبمنصبان عنصری لایق و برجسته شناخته شد . »

* * *

البته او میتواندست تا آخر عمرش بدون این که لازم باشد بیشتر از این خود را به انتظار بنمایاند زندگی کرده و جاه طلبی های خود را به بازی مهره ها در زیر سایه کاخهای اکیاتان محدود سازد ، مثل يك رعیت خوب و سربراه مالیات خود را پرداخته و از هیچ چیز و هیچکس ترس و واهمهای بدل راه ندهد .

اما همیشه يك دانه شن کافیت تا سر نوشت دنیا را بکلی تغییر دهد . تاریخ انسانها هیچگاه از قوانین و قواعد معین و منظمی که از پیش ترسیم شده و برای همیشه غیر قابل تغییر باشند پیروی نمی کند پیشامدهائی گاه بظاهر بسیار کوچک و بی معنی میتوانند چه بسا عوامل تعیین کننده ای در انقلابات نوادی دنیا گردند که از هر ده قرن به ده قرن بشریت (این اقیانوس پیوسته متلاطم را که از هر نقطه اش که بگیری و نگاهش بکنید چیزی جز طوفانها و جزو مدهای سهمگین - که نتیجه جهش دائمی و عظیم تمدنهایی هستند که با يك نظم شکفت انگیز گاه طلوع می کنند و زمانی بسوی تاریکی و فنا سرازیر می گردند -) ، بکلی زیرورو میکنند . این کورش جوان بود که در حین بازی بارفقایس میرفت تا یکی از این دانه های شن زیرورو کن تاریخ گردد . هرودوت جریان این واقعه مهم را چنین نقل میکند : « روزی هنگامیکه کورش با رفقایش درده مشغول بازی بود و بوسیله آنان بمنوان شاهشان انتخاب شده بود حادثه ای اتفاق افتاد که هیچکس آنروز نمیتوانست عواقب مهم آنرا پیش بینی کند . بنابراین قوانین بازی ، کورش از میان همبازی های خود گروهی را

بسمت پاسدار و پیک ویژه خود گماشته بود . هر کس وظیفه خود را خوب می‌شناخت و موظف بود از سلطان آئی و مستعجل خویش فرمان ببرد . یکی از بچه‌ها که در این بازی شرکت داشت نجیب‌زاده‌ای بود از قوم ماد موسوم به آرتامباد . وی چون ناگهان از اطاعت به کورش جوان سرپیچید لذا بنا بر رسم معمول در دربار واقعی پادشاه اکباتان توقیف و شلاق جانانه‌ای خورد پس از این تنبیه بدنی که آن نیز از قوانین بازی محسوب می‌شد وقتی او را رها کردند طبعاً از این که با او ، پسر یک اعیان مثل یک روسفازاده گمنام رفتار شده بود بی‌نهایت ناراحت و عصبانی بود . لذا نزد پدرش رفت و از کورش شکایت نمود . آرتامباد با بر روی آبرویش گذاشته و از شاه بارخواست . همین که بحضور شاه رسید جریان واقعه را به‌وی عرض و به او خاطر نشان کرد که چطور پاس‌احترام طبقه اعیان مملکت را نگه‌میدارند . شاه ، کورش و پدر تعمیدیش را بحضور طلبید و با لحنی بسیار خشونت‌آمیز آنها را مورد عتاب قرار داد . ابتدا رو به کورش کرد و خطاب بوی چنین گفت : « این توئی پسر این مردك ، که جرأت و جسارت را بحدی رساندی که تا دست بر روی فرزند مردی بلند کنی که نزد من مقامی بس والا وشامخ دارد ؟ ! ! » کورش بلادرنگ چنین پاسخ گفت : « قریان من اگر با وی چنان سلوک نمودم برای این بود که حق و عدالت چنین حکم می‌کرد . بچه‌های دهکده مرا از میان خود به‌شاهی برگزیده بودند چون که من برای احراز این مقام لایقتر از همه بودم . باری درحالی که سایرین دستورات مرا بدون چون و چرا اجرا می‌کردند وی کوچکترین وقعی بر آنها قائل نبود . همان‌طور که کورش داشت حرف میزد آستیاگ او را بدقت و در انداز می‌کرد . غباری از ظن بر روح وی سایه افکنده بود .

این صدای مرموزخون بود که از گلوی کورش بیرون می‌آمد و ارتعاشات آن بگوش آستیاگ بس آشنا می‌نمود .

کم کم حتی خطوط چهره کورش جوان در نظرش شباهتی عجیب با خطوط

چهره خودش پیدا کرد . پس شاکی و پسرش را مرخص نمود . آنگاه مرد چوپان را به کناری کشید و بدون مقدمه از او پرسید : این بچه را که ادعا میکند پسر تو است از کجا پیدا کرده‌ای؟ چوپان بیچاره که از شنیدن این سؤال مستقیم و عجیب روحیه‌اش را پاك باخته بود ابتدا چند کلمه نامفهوم بر زبان آورد و سپس در برابر تهدید هولناک آستیاگ که به وی گفت اگر حقیقت را کتمان کند دستور خواهد داد زنده زنده پوست از بدنش بردارند هر چه در این مقوله هیدانست عیناً تقریر نمود و چون ضمن سخنان خود طبعاً از هارپاک نیز یاد کرد لذا وی نیز فوراً بدربار احضار شد و بیانات مرد چوپان را تماماً تأیید نمود.

پادشاه ماد که در این ماجرا علائم و آیات روشن و صریح دخالت خدایان را میدید از خشم آنان بر خود اندیشید و لاجرم یکبار دیگر بستاره‌شناسان مخصوص خود توسل جست . اینان باز گرد هم آمدند و بشور پرداختند . رأی نهائی آنها قطعی و بلاابهام بود : حال که این پسر جوان علیرغم حکم اعدام که چندی پیش درباره او صادر شد باز زنده مانده بهترین حجت است بر این که خدایان حامی و محافظ وی بوده‌اند . با وجود این از طرف او دیگر جای هیچگونه تشویش و نگرانی برای آستیاگ نیست : مقدر بود که وی روزگاری پادشاهی کند و حال که یکبار توسط همسالان خود به این مقام رسیده است دیگر برای بار دوم به این شأن عظیم نایل نخواهد گشت ؛ و البته اینطور خیلی بصواب و مصلحت ما است چه ، اگر قدرت واقعی به دست این جوان پارسی می‌افتاد ما که از قوم ماد هستیم همه اسیر و برده حلقه بگوش او میشدیم . رؤیای پادشاه ماد بحقیقت پیوسته است : از نژاد وی کودکی پا بر سره گیتی نهاد که بسطنت رسید (هر چند در عالم تخیل کودکانه) و بنا بر این دیگر ترسی از سوی وی نباید بدل راه داد . پس سزاوار است که شاه او را به پارس گسیل دارد .

بدین ترتیب کورش به پارسومش نزد والدین خود گسیل شد و اینسان

طبعاً از این بازگشت معجز آسای فرزندشان بسیار تعجب کردند و وقتی کورش ماجرای خود را برای آنان بازگفت تصدیق کردند که این از حکمت و مشیت خدایان بوده است و بس و لذا او را پیمان پذیرا شدند،

با این که نام کورش ایلامی است ولی خود او از حیث نژاد يك پارسی اصیل است .
پدرش ، کمبوجیه (کامبیز) با ماندانا دختر آستیاگ آخرب پادشاه ماد ازدواج کرده بود .

بعد از انتقال پارسیها از پارسوا به پارسومش سه پادشاه هخامنشی متعاقب هم بر تخت آنزان (یا آفشان) جلوس کرده بودند . در ستونی از رس که در بابل گشود شده است خود کورش چنین اعلام میدارد : « منم کورش ، پسر کمبوجیه ، نوه کورش » . با جلوس کورش بر اریکه شاهی قوم هخامنش میرفت تا در تاریخ جهان نقطه ای بس تابناک از خود برجای بگذارد چرا که پیدایش دولتی بنام دولت ویا بهتر بگوئیم امپراطوری پارس در صفحه گیتی عاملی بس مهم بشمار می آید نخست بعلت کمک شایانی که تأسیس این امپراطوری بزرگ به اتحاد و یکپارچگی اقوام و ملل پراکنده نمود و سپس بخاطر سهم عظیم و واقعاً با ارزشی که در راه رشد معنوی بشریت از خود به ارمغان آورد . بجزرات میتوان گفت که بین دنیای ناشناخته ایلامیها که در قرون و اعصار منهای بینهایت کم گشته و دنیای نوین که ما وارث آن هستیم تمدن پارسی درست بمنزله يك «خطوصل» و یا بعبارت بهتر و گویاتر يك «نقطه عطف» میباشد که پیدایش آن را در تاریخ باید يك مشیت الهی دانست چه ، در سایه همین تمدن پارسی است که امر مهم تسلسل و پیوستگی در سیر (هر چند نامحسوس اما قطعی و حتمی) بشریت بسوی فرصت و موقعیتی مناسب که بالاخره به وی رخست ابراز عظمت ، حس عدالتخواهی و آرمان دیرین خویش برای نیل به يك نظام کمال مطلوب را بدهد ، صورت تحقق بخود گرفت . تمدن پارسی نقش خود را (در این تسلسل تاریخی بخوبی ایفا نمود . این تمدن وقتی در افق گیتی درخشیدن می گیرد که همه چیز در اطراف آن (در این

آسیای غربی که خاک آن شاهد گویا و مهیجی است از تلاش‌ها، رنج‌ها و پیرویه‌ها و بالاخره عشق به زندگی اقوام و ملل مختلف) فرو ریخته و بزوال رفته است. خدمات این تمدن بزرگ به عالم بشریت هرگز از خاطر ما محو و فراموش نخواهد گشت. مسلماً سه قرن در سنجش تاریخ زمانی است بس اندک و کوتاه، اما این سه قرن دوران تمدن هخامنشی را درخشش و جلالی دیگر است! پارسیها طی این سه قرن میروند تا شهرهای بسوی پیشرفت و تعالی بشریت بازکنند. آن‌ها میروند تا بر روی ویرانه‌های عظیم اقوام پراکنده بنای محکم و خلل ناپذیری بسازند که مصالح آنرا آریائیهای منهد و نیرومند تشکیل میدهند. آنها میروند تا اولین سهم بشریت را در تاریخ برای بسط و توسعه هنر که عالیترین و تنها ترجمان افضلیت و برتری قومی بر قوم دیگر است ادا نمایند. شاهان این قوم دستداران مقتدر علم و ادب بوده و حس بزرگی و عظمت جوئی در ایشان به نقطه اوج خود خواهد رسید: برای تأیید این حقیقت کافی است به دو مقر شاهی هخامنشی یعنی پاسارگاد و پرسپولیس (تخت جمشید) این منظومه‌های مجلل سنگی را که بتنهائی بر نیوخ اصیل و بی‌آلایش یک نژاد بزرگ که حماسه کوتاه آن در تاریخ اثری خیره‌کننده و محو نشدنی برجای گذاشته است نظری بیفکنیم.

کمر ملتی در فرادای فتوحات خود چنین فرو تن بوده است و نباید فراموش کرد که ملت پارس بنیانگذار بزرگترین و مهمترین امپراطوری است که روی زمین بخود دیده است. این نص تاریخ است. کورش همه جا بعنوان یک ناجی مورد علاقه مغلوبین خویش قرار میگيرد: سپاهیان هخامنش در برابر قوای دشمن خطرناکند اما هرگز در بین مردم عادی ایجاد خوف و وحشت نمیکند مغلوبین آنها آزاد زنده‌گی کرده و آداب و رسوم و مذاهبشان محترم شمرده میشوند. چه تضادی بزرگ با بیرحمی و سفاکی خونسردانه آشوریها که مزه تلخ آن هنوز از مذاق معاصران کورش بزرگ نرفته است! باز چه تضادی شگرف بین سلوک عادلانه و عادلانه این فاتحان بزرگ با اسیران جنگی خود و رفتار وحشیانه مهاجمان سامی که از خود چیزی جز خاطره شوم قتل عامها و

تبعید های دسته جمعی در اذهان باقی نگذاشته اند ! صلح عدالت ، رفاه و تنعم برای همه خطوط اصلی و «شکفت انگیز» سیاست پادشاهان بزرگ هخامنشی را تشکیل خواهند داد .

شرح مترجم : مؤلف مینویسد «شکفت انگیز» : آری طرح این اصول مترقی در دو هزار و پانصد سال پیش ، زمانی که اثری از دنیای متمدن امروز نبود واقعاً «شکفت انگیز» است و بجز آن میتوان گفت که بسیاری از طرحهای مترقی جوامع متمدن امروزی از آنجمله و بویژه «اعلامیه جهانی حقوق بشر» بهیچوجه تازگی نداشته و آشکارا ملهم از افکار و اندیشه های عالی کورش این بزرگمرد آریائی نسب هخامنش است . پس واقعاً جا دارد که ما ایرانیان ، امروز از داشتن چنین میراثی درخشان برجهانیان بیالیم ولی درعین حال فراموش نکنیم حال که با يك تکان عظیم و تاریخی در روزخجسته ششم بهمن ۱۳۴۱ شمسی بدست توانای رهبری از هر حیث همسنگ و همتراز کورش کبیر یعنی محمدرضا شاه پهلوی آریامهر از يك خواب طولانی (که دست اجانب مارا در آن فرو برده بود تا در عرصه گیتی بدون رقیب خطرناک پشتنازد) برخاسته ایم از خرد و کلان ، مرد و زن وظیفه داریم که با احساس کامل مسئولیت در هر مقام و موقعی که هستیم بکوشیم تا نه تنها عقب ماندگیهای گذشته را تلافی نمائیم بلکه ایرانی بسازیم از هر جهت شایسته «تمدن بزرگ» هخامنشی که در عصر خود یگانه تمدن جهانی بشمار میرفت :

(پایان)